

Typology of Allama Tabatabai's Critiques of Secularism

Javad Goli*

Received Date: 2025/08/05

Accepted Date: 2025/09/21

Abstract

Secularism emphasizes the separation of religion from society and government, presenting the domain of religion as limited to personal worship. Regarding the relationship between secularism and religion, Muslim thinkers hold diverse views. Some view Islam as compatible with secularism and, therefore, advocate for it. However, most Islamic scholars, especially Allama Tabatabai, disagree and have actively addressed the objections put forth by secularism. It is necessary to analyze their critical methodologies in this domain. This paper employs a descriptive-analytical approach, focusing on the works of Allama Tabatabai, to examine his stance on secularism. Allama Tabatabai advocates for the comprehensive nature of religion, viewing Islam as the agent of both worldly and otherworldly felicity, and as addressing both individual and social dimensions. Adopting this perspective on religion's purview, he has opposed secularism by critiquing secularism's epistemological and anthropological foundations, addressing the merits of the Islamic system compared to the shortcomings of secular systems, and discussing the negative social consequences of secularism. Additionally, Allama Tabatabai addressed the secularists' objections, such as the compatibility of Islam with secularism, the limitation of religion to personal worship, the social disorder in Islamic societies due to Islam, and the historical nature of Islamic social rulings.

Keywords: *religion, scope of religion, secularism, Allama Tabatabai*

DOI: 10.22034.ssr.2025.551543.1079

* Assistant Professor and Faculty Member, Department of Theology and Philosophy of Religion, Imam Khomeini Educational and Research Institute (goli@iki.ac.ir).

تصنيف انتقادات العلامة الطباطبائي للعلمانية

جواد گلي*

القبول: ١٤٤٧/٠٣/٢٨

الإستلام: ١٤٤٧/٠٢/١١

الملخص

تشدد العلمانية على مبدأ فصل الدين عن المجتمع والدولة، وتعتبر أنّ نطاق الدين يقتصر على العبادات الفردية. وقد اختلف المفكرون المسلمون في تحديد علاقة العلمانية بالدين؛ فبعضهم يرى إمكان التوافق بين الإسلام والعلمانية، فيدافع عنها، بينما يرى أكثر المفكرين الإسلاميين - وخاصة العلامة الطباطبائي - أنّ هذا التصوّر باطل، ولذلك واجهوا شبهات العلمانية بالنقد والتحليل، وهو ما يتطلب دراسة منهجهم النقدي في هذا المجال. تعتمد هذه الدراسة المنهج الوصفي - التحليلي، وتتناول أسلوب العلامة الطباطبائي في مواجهة العلمانية من خلال مؤلفاته. يؤمن العلامة بشمولية الإسلام الموضوعية واعتباره منظومة كاملة لسعادة الإنسان في دنياه وآخرته، فرداً وجماعةً. وبناءً على هذه الرؤية الواسعة لمجال الدين، تصدّى لمناقضة الأسس التي تقوم عليها العلمانية. وقد وجّه الطباطبائي نقداً دقيقاً للأسس المعرفية والأنثروبولوجية (الإنسانية) للفكر العلماني، مبيّناً تفوق النظام الإسلامي مقارنةً بنقائص الأنظمة العلمانية، كما تناول الآثار الاجتماعية السلبية للعلمانية. كذلك ردّ على الشبهات التي أثارها العلمانيون، مثل زعم انسجام الإسلام مع العلمانية، والقول بحصر الدين في العبادات الفردية، ونسبة اضطراب المجتمعات الإسلامية إلى الإسلام نفسه، والقول بتاريخانية الأحكام الاجتماعية في الإسلام.

الكلمات المفتاحية: الدين، مجال الدين، العلمانية، العلامة.

گونه‌شناسی نقدهای علامه طباطبایی به سکولاریسم

جواد گلی*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۰۴ تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۶/۳۰

چکیده

سکولاریسم بر جدایی دین از اجتماع و حکومت تأکید دارد و قلمرو دین را منحصر در عبادات شخصی معرفی می‌کند. در رابطه با نسبت سکولاریسم با دین، اندیشمندان مسلمان نظرات مختلفی دارند. برخی اسلام را با سکولاریسم سازگار می‌بینند و از این رو، مدافع سکولاریسم هستند، اما بیشتر متفکران اسلامی به ویژه علامه طباطبایی چنین نمی‌اندیشند و به مقابله با شبهات سکولاریسم پرداخته‌اند که لازم است شیوه نقدهای آن‌ها در این زمینه تحلیل شود. در این مقاله با شیوه توصیفی و تحلیلی با تمرکز بر آثار علامه طباطبایی به چگونگی مواجهه وی با سکولاریسم پرداخته‌ایم. علامه طباطبایی به جامعیت موضوعی دین باور دارد و دین اسلام را عامل سعادت دنیوی و اخروی و فردی و اجتماعی می‌داند و با چنین نگرشی به قلمرو دین، به مبارزه با سکولاریسم پرداخته است. ایشان در این زمینه، مبانی معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی سکولاریسم را نقد کرده و به مزایای نظام اسلامی در مقایسه با معایب نظام‌های سکولار و به پیامدهای اجتماعی نامطلوب سکولاریسم پرداخته است. همچنین علامه طباطبایی به شبهات سکولارها مانند سازگاری دین اسلام با سکولاریسم، منحصر بودن قلمرو دین به عبادات فردی، نابسامانی‌های جوامع اسلامی به سبب اسلام و تاریخمندی احکام اجتماعی اسلام پاسخ داده است.

واژگان کلیدی: دین، قلمرو دین، سکولاریسم و علامه طباطبایی.

DOI: 10.22034.ssr.2025.551543.1079

* استادیار و عضو هیئت علمی گروه کلام و فلسفه دین مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
(goli@iki.ac.ir)

مقدمه

مکتب سکولاریسم یکی از مکاتبی است که چالش‌های زیادی برای دین به‌ویژه در دوره معاصر ایجاد کرده است. به باور برخی روشنفکر مآب‌ها، سکولاریسم دارای دو شاخه سکولاریسم فلسفی و سکولاریسم سیاسی است. سکولاریسم فلسفی به این معنا است که در تبیین پدیده‌های جهان، مفاهیم و تعالیم دینی دخالت داده نشود و فقط به علل طبیعی توجه شود (سروش، ۱۳۸۴، شماره ۶۴، ص ۲۶). سکولاریسم سیاسی دارای سه معنا است

۱. دخالت نکردن روحانیون در امور؛
۲. جدا کردن نهاد دین از نهاد حکومت و متکی نبودن مشروعیت حاکمان جامعه بر دین؛
۳. مخالفت با ورود قوانین و احکام دینی در قلمرو قوانین جامعه و جدایی تشریحی میان حکومت و دین. (سروش، ۱۳۸۴، ص ۲۳-۲۵).

براساس سکولاریسم، همه انگیزه‌ها و عمل‌های سیاسی و حکومتی غیردینی می‌شود و نباید براساس انگیزه دینی و احکام دینی حکومت کرد. در چنین نگرشی، صرفاً عبادت در قلمرو دین باقی می‌ماند (سروش، ۱۳۸۱، ص ۹۲). به بیانی دیگر، طبق دیدگاه سکولاریسم، امور عقلی، سیاسی، اجتماعی و قانون‌گذاری عمومی، اموری هستند که نباید تحت سلطه مؤسسات دینی، اندیشه دینی و نمادهای دینی باشند و نباید این امور دینی را مرجع اساسی در حیات قرار داد، بلکه قلمرو دین، عبادات شخصی است (العظمة، ۱۹۹۲ م، ص ۱۸).

اندیشمندان مسلمان در برابر امواج سهمگین سکولاریسم به دفاع از باورهای دینی و اثبات نقش بی‌بدیل دین در جامعه پرداخته‌اند. علامه طباطبایی از برجسته‌ترین دین‌پژوهان معاصر است که در بسیاری از آثارش به‌ویژه تفسیر المیزان با شیوه‌های مختلفی به نقد شبهات سکولارها پرداخته است.

اگرچه در برخی مقالات مانند مقاله «علامه طباطبایی و پرسش سکولاریزاسیون» (یزدانی مقدم، ش ۱۵، ۱۳۹۵) به برخی نقدهای علامه طباطبایی به سکولاریزاسیون پرداخته شده است، اما نیمی از این مقاله درباره دیدگاه هانری کرین درباره سکولاریزاسیون است و نیمی دیگر به‌طور گزینشی به نظرات علامه درباره منشأ سکولاریسم و راه‌حل معنوی و باطنی علامه طباطبایی و ارائه برنامه اصلاحی اسلام در مقابله با سکولاریزاسیون پرداخته است. با توجه به این‌که اولاً شبهات سکولارها درباره میزان نقش دین در زندگی انسان، آثار مخربی در ذهن مخاطبان دارد و موجب سست شدن باورها نسبت به جامعیت اسلام و صلاحیت آن برای سعادت دنیوی و اجتماعی بشر می‌شود. ثانیاً علامه طباطبایی در مواجهه با شبهات سکولاریسم، نظراتش را به‌طور

پراکنده در آثارش از جمله **تفسیر المیزان** ارائه کرده است. ثالثاً خلاً نگارش اثری که به شناسایی شیوه علامه طباطبایی در مواجهه با شبهات سکولاریسم پردازد، مشهود است. بر این اساس، در این مقاله قصد داریم با شیوه توصیفی و تحلیلی به نقدهای علامه طباطبایی به سکولاریسم پردازیم. لازم به توضیح است که مقصود از سکولاریسم در این مقاله سکولاریسم سیاسی است. همچنین هدف این است که بررسی کنیم علامه طباطبایی چگونه به نقد سکولاریسم پرداخته است.

۱. تعریف دین از دیدگاه علامه طباطبایی

تعاریف علامه طباطبایی از دین را می‌توان به سه‌گونه عام، خاص و اخص تقسیم کرد.

۱. **تعریف عام دین:** دین به معنای شیوه‌ای است که انسان در اعمالی که در زندگی برای بقا و سعادتش انجام می‌دهد، طبق آن رفتار می‌کند. این شیوه مبتنی بر اعتقادات انسان درباره حقیقت جهان هستی و انسان به‌عنوان جزئی از آن می‌باشد. به مجموع این اعتقادات و احکام متناسب با چنین اعتقاداتی که انسان در زندگی به آن‌ها عمل می‌کند، دین می‌گویند (طباطبایی، ۱۳۸۸ ب، ص ۲۵-۲۷).

گستره تعریف عام دین، هم شامل دین حق و هم شامل دین‌های تحریف شده و دین‌های انحرافی می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۰، صص ۱۸۹-۱۹۰). در عرف قرآن حتی کسانی که منکر خالق جهان هستند، دین به معنای یاد شده را دارند؛ زیرا انسان در زندگی، راه و رسمی را در پیش می‌گیرد که یا منشأ آن، وحی و نبوت است یا منشأ بشری دارد (طباطبایی، ۱۳۸۸ الف، ص ۲۶).

۲. **تعریف دین به معنای خاص:** دین در این اصطلاح، صرفاً درباره دین حق (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۵، ص ۴۷) که همان صراط مستقیم الهی و دین فطرت است، به کار می‌رود (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۸، ص ۱۸۸) که همه پیامبران الهی به آن دعوت می‌کردند. دین در این کاربرد، به معنای سنت و راهی الهی است که عمومیت دارد و برای جمیع امت‌ها است و قابل نسخ نیست؛ برخلاف شریعت مانند شریعت نوح، شریعت ابراهیم، شریعت عیسی و شریعت موسی که هر یک طریقه‌ای الهی است که اختصاص به امتی از امت‌ها یا پیامبری از پیامبران دارد که صاحب شریعت هستند و قابل نسخ است.

۳. **تعریف دین به معنای اخص:** در این اصطلاح، مقصود از دین، طریقه‌ای الهی است که حضرت محمد برای تبلیغ آن مبعوث شده است و اختصاص به امت ایشان دارد و با عناوینی مانند

«دین مسلمانان» و «دین محمد» از آن یاد می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۵، ص ۳۵۰). مقصود از دین که مواجهه علامه طباطبایی با سکولاریسم ناظر به آن شکل گرفته است، هم دین به معنای خاص یعنی دین حق و هم دین به معنای اخص یعنی دین پیامبر اکرم است.

۲. قلمرو دین از دیدگاه علامه طباطبایی

گروهی از اندیشمندان غربی دین را منحصر به حوزه خاصی می‌دانند و بر آن هستند که دین صرفاً با تفسیر جهان غیب سروکار دارد (واترهاوس، ۱۳۹۳، صص ۱۰۰-۱۰۲).

برخلاف دیدگاه حداقلی سکولارها نسبت به قلمرو دین اسلام، علامه طباطبایی معتقد است که دین هم عامل سعادت زندگی دنیوی است و هم موجب کمال اخروی می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، ص ۱۳۰). وی همچنین دین را مایه قوام زندگی سعادت‌مندانه فردی و اجتماعی انسان معرفی می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۹، ص ۱۷۱). به نظر علامه طباطبایی اسلام تنها دینی است که همه شئون و اعمالی را که با حیات بشری ارتباط دارد، مورد لحاظ قرار داده است و آن‌ها را در قالب امور طیب و امور خبیث تقسیم کرده است و اولی را حلال و دومی را حرام کرده است. هیچ شریعت دینی و قانون اجتماعی به اندازه اسلام این چنین دارای قوانین مفصل نیست و مانند آن به جزئیات و دقایق امور نپرداخته است (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۸، ص ۲۸۱).

البته باید توجه داشت که علامه طباطبایی دین را از لحاظ هنجارهای ناظر به سعادت اخروی جامع می‌داند، نه از لحاظ اشتغال بر امور که صرفاً جنبه دنیوی و مادی دارد؛ از این رو وی علمی را که صرفاً برای تأمین سعادت دنیوی و رفع نیازهای مادی و دنیوی است داخل در قلمرو دین نمی‌داند. همچنین مقصود وی از این که دین عامل سعادت دنیوی است، آن سعادت است که سعادت اخروی را به دنبال دارد (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۸، ص ۲۲۴)؛ به عبارت دیگر، از نگاه ایشان، مقصود از سعادت انسان، صرف کمال و سعادت جسمانی نیست. توضیح این که کمال جسمی کمال انسان نیست؛ چون انسان در جسمانیت خلاصه نمی‌شود، بلکه وی مشتمل بر جسم و روح و برخوردار از دو جهت مادی و معنوی است. انسان حیاتی در بدن دارد و حیاتی بعد از جدایی از بدن، که فنا و زوال ندارد. از این رو، انسان نیازمند کمال و سعادت است که در زندگی آخرت به آن اتکا کند. نتیجه این که کمال جسمانی، کمال حقیقی و سعادت واقعی انسان نیست و کمال حقیقی جز با کمک از ناحیه نبوت و از راه هدایت الهی حاصل نمی‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، ص ۱۴۹-۱۵۰).

به باور علامه طباطبایی ویژگی هنجارهای ارائه شده از سوی دین این است که ناظر به ساختار

انسانیت است و مربوط به اشتراکات میان انسان‌ها در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها و شرایط است. به عبارت دیگر، موضوع این قوانین، انسان فطری و طبیعی است نه گروهی خاص از انسان‌ها در زمان و مکانی معین (طباطبایی، ۱۳۸۸ ج، ۱، صص ۷۶-۷۷). این احکام برای تأمین نیازهای ثابت طبیعی و یکنواخت انسان‌ها می‌باشد (طباطبایی، ۱۳۸۸ ج، ۱، ص ۸۴). احکام عبادی که ناظر به عبودیت و خضوع انسان نسبت به خداوند می‌باشد و کلیات احکام مربوط به اصول زندگی انسان مانند غذا، مسکن، ازدواج، دفاع از اصل حیات و زندگی اجتماعی از جمله این مقررات هستند که همهٔ انسان‌ها به اجرای آن‌ها نیازمند هستند (طباطبایی، ۱۳۸۸ ج، ۱، صص ۷۹-۸۰). این‌گونه احکام تکلیفی و وضعی که از سوی خدا و رسول خدا تشریح می‌شوند تا روز قیامت اعتبار دارند و قابل نسخ نیستند؛ حتی اولیای امور جامعه نیز حق ندارند با تمسک به دلایلی مانند مصلحت جامعه آن‌ها را تغییر دهند (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، صص ۹۴-۹۳).

دسته‌ای دیگر از قوانین وجود دارد که مربوط به اوضاع و احوال خاصی است و با پیشرفت تمدن تغییر می‌کند (طباطبایی، ۱۳۸۸ ج، ۱، ص ۷۶). این قوانین برای تأمین نیازهای قابل تغییر و تبدیل انسان‌ها می‌باشد که متناسب با مقتضیات زمان‌ها و مکان‌ها تغییر می‌کند (طباطبایی، ۱۳۸۸ ج، ۱، ص ۸۴). این دسته از قوانین، احکام جزئی از قبیل احکام مالی، انتظامی و نظامی مربوط به دفاع و نیز قوانین تسهیل ارتباطات و حمل و نقل و اداره شهر می‌باشد. این قوانین مربوط به حوادث جاری است که روزبه‌روز رخ می‌دهد و سریع هم تغییر می‌یابد (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۴، صص ۱۲۰-۱۲۱). به باور علامه طباطبایی، در اصطلاح تعالیم متون دینی، قوانین دسته اول در قلمرو دین می‌گنجد و اطلاق دین بر آن‌ها صحیح است؛ برخلاف قوانین دسته دوم که نمی‌توان آن‌ها را داخل در قلمرو دین تلقی کرد. ایشان در این زمینه می‌نویسد:

[اسلام] مقررات خود را به دو بخش ثابت و متغیر تقسیم نموده و بخش اول را که روی اساس آفرینش انسان و مشخصات ویژه او استوار است به نام دین و شریعت اسلامی نامیده و در پرتو آن به سوی سعادت انسانی رهبری می‌کند: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیْمُ» (روم، ۳۰)؛ ضمناً باید دانست بخش دوم که مقرراتی قابل تغییر است و به حسب مصالح مختلف زمان‌ها و مکان‌ها اختلاف پیدا می‌کند، به عنوان آثار ولایت عامه، منوط به نظر نبی اسلام و جانشینان و منصوبین از طرف اوست که در شعاع مقررات ثابت دینی و به حسب مصلحت وقت و مکان، آن را تشخیص داده و اجرا نمایند. البته این‌گونه مقررات به حسب اصطلاح دین، احکام و شرایع آسمانی محسوب نمی‌شود و دین نامیده نشده است. «یا أیُّهَا الذِّیْنَ

أَمَّنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء، ۶۳) (علامه طباطبایی، ۱۳۸۸ ج، ۱، صص ۸۰-۸۱).

۳. نقدهای علامه طباطبایی به سکولاریسم

علامه طباطبایی از شیوه‌های مختلفی در نقد دیدگاه سکولارها در زمینه نفی ابعاد اجتماعی اسلام و انحصار آن به عبادات شخصی استفاده کرده است که در این مجال مهم‌ترین آن‌ها را مطرح می‌کنیم.

۳-۱. نقد مبانی سکولاریسم

در برخی موارد علامه طباطبایی در مواجهه با سکولاریسم به نقد مبانی آن پرداخته است. در این مجال به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم.

۳-۱-۱. نقد مبنای معرفت‌شناختی سکولاریسم

یکی از پشتوانه‌های مکتب سکولاریسم عقل‌گرایی است. به نظر سکولارها انسان برخوردار از عقل است و عقل می‌تواند نیکی و بدی کارها را کشف کند و میان انگیزه‌های خوب و بد تفکیک کند. از این رو، دیگر برای آباد کردن دنیا نیازی به دین نداریم و می‌توانیم فقط به عقل اکتفا کنیم و فقط به احکامی که عقل صادر می‌کند قناعت کنیم. بنابراین عقل باید محور زندگی و کانون تأملات و قضاوت‌ها قرار گیرد (سروش، ۱۳۸۱، صص ۸۵-۸۶).

به بیانی دیگر، طبق مکتب سکولاریسم، عقل به‌عنوان نیروی فهم بشر که به‌صورت برابر در تمام بشر وجود دارد، می‌تواند مبنای اصول سکولاریسم باشد (واترهاوس، ۱۳۹۳، ص ۱۰۳) و معرفت فقط باید بر مبنای تجربه زندگی دنیوی شکل گیرد و با عقل دخیل در تجربه مورد داوری قرار گیرد. بر این اساس، همان‌گونه که علوم مانند ریاضیات، فیزیک و شیمی سکولار هستند، می‌توان نظریه‌ای سکولار برای رفتار انسان و سعادت حیات او ارائه داد. به‌عبارت دیگر، برای بهبود وضعیت انسان‌ها فقط باید از ابزارها و راه‌های مادی بهره برد (واترهاوس، ۱۳۹۳، ص ۱۰۱) و علوم تجربی می‌توانند قواعد مربوط به سعادت انسان را ارائه کنند (واترهاوس، ۱۳۹۳، ص ۱۰۳).

نقد

علامه طباطبایی بر مبنای معرفت‌شناختی سکولاریسم نقدهایی وارد کرده است از جمله:

۱. عقل بشری (عقل عملی) برای دستیابی به اصول و قوانین اعتقادی و عملی که برای سعادت و کمال انسان لازم است، کافی نیست؛ زیرا عقل، انسان را برمی‌انگیزد که دیگران را به استخدام خویش درآورد و عامل ایجاد اختلاف است. از محالات است که قوای فعال انسان دو فعل متقابل و دو اثر متناقض را انجام دهند. علاوه بر این، متخلفین از سنن اجتماعی و قانون‌شکنان در هر جامعه، همه از عاقلان و مجهز به عقل هستند؛ بنابراین غیر از طریق تفکر و تعقل برای تعلیم راه حق و مسیر کمال و سعادت باید راه دیگری باشد و آن طریق وحی است که نوعی تکلیم الهی است و به بشر دستوراتی عملی و اعتقادی می‌آموزد که به کار بستن آن دستورات وی را در زندگی دنیوی و اخرویش رستگار می‌کند.

۲. عقل انسان را به آن چیزی دعوت می‌کند که مصلحت شخص انسان در آن است نه به مصلحت نوع، مگر این که به مصلحت خودش نیز باشد؛ بنابراین گریزی از نیازمندی انسان به نبوت و دین که توسط خداوند بی‌نیاز تشریح می‌شود، نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۰، ص ۲۶۲-۲۶۳).

۳. آن عقلی که انسان را به حق دعوت می‌کند عقل عملی است که حکم به حسن یا قبیح می‌کند و مشخص می‌کند چه عملی حسن و نیکو و چه عملی قبیح و زشت است، نه عقل نظری که حقایق اشیاء را درک می‌کند. عقل عملی مقدمات حکمش را از احساسات باطنی می‌گیرد. آن احساساتی که در هر انسانی در آغاز وجودش بالفعل موجود است، قوه شهوت و قوه غضب است، اما قوه ناطقه قدسی در آغاز وجود انسان بالقوه است و هیچ فعلیتی ندارد. قوه شهوت و غضب به‌عنوان احساسات فطری، عامل اختلاف میان انسان‌ها هستند و مانع می‌شوند که قوه ناطقه انسان بالفعل شود. شاهد بر این مدعا این است که ما وضع انسان‌ها را به چشم خود می‌بینیم که هر قوم و یا فردی که فاقد تربیت صالح باشد، به‌زودی به‌سوی توحش و بربریت متمایل می‌شود، با این‌که همه انسان‌های وحشی، هم عقل دارند و هم فطرتشان علیه آنان حکم می‌کند، ولی می‌بینیم که هیچ کاری صورت نمی‌دهند؛ ناگزیر باید بپذیریم که بشر نیازمند وحی و نبوت است (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، ص ۱۴۸).

۴. در اجتماع بشری که تشکیل آن ریشه در گزینه استفاده‌جویی انسان دارد، اختلافاتی بروز می‌کند. راه رفع این نزاع‌ها قوانین اجتماعی است، اما فطرت و عقل بشری قادر بر وضع قوانینی که اختلافات را ریشه‌کن می‌کند نیست. شاهد بر این مدعا جریان حوادث اجتماعی، انحطاط اخلاق و فساد جهان بشریت و جنگ‌های خانمان‌براندازی است که میلیون‌ها کشته به‌جای گذاشته است. وقتی که این حجم انبوه از زورگویی و بهره‌گیری از جان‌ها، اموال و ناموس انسان‌ها را در این قرن

که عصر تمدن، ترقی، فرهنگ و عصر دانشش نامیده می‌شود، مشاهده می‌کنیم، دیگر درباره دوران‌های گذشته که عصر جاهلیت و ظلمت بوده چه احتمالی می‌توان داد و چگونه می‌توان قائل به کفایت عقل برای آباد کردن دنیا و رفع نزاع‌ها شد؟ (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، ص ۱۳۲).

۳-۱-۲. نقد مبنای انسان‌شناختی سکولاریسم

در مکتب سکولاریسم به جهان ماورای طبیعت و عالم آخرت اعتنایی نمی‌شود و فقط جهان مادی محسوس مورد نظر قرار می‌گیرد. بر این اساس، اندیشه و انگیزه انسان نیز عوض می‌شود. از یک سو، انسان دانسته‌های خویش را منحصر به مشهوداتش در جهان مادی می‌کند و به چیزی دیگر نمی‌اندیشد؛ از سوی دیگر، صرفاً برای معیشت دنیوی تلاش می‌کند و حساب دیگری در زندگی برای چیزی دیگر باز نمی‌کند (سروش، ۱۳۸۱، صص ۷۳-۷۹).

طرفداران سکولاریسم در برابر موضع کلیسا که جهان آخرت را هدف و غایت قرار می‌دهد، به این جهان و امور آن و به انسان به‌عنوان قلب و مرکز این جهان اهمیت می‌دهند، بدون این‌که جهان لاهوت و دین را باطل تلقی کنند (ابوزید، ۱۹۹۴ م، ص ۴۰). نتیجه نگرش مزبور این است که برخی سکولارها با انکار یا نادیده انگاشتن بعد روحانی انسان‌ها، صرفاً به بعدی جسمانی آن‌ها توجه می‌کنند و ملاک سعادت را بهره‌مندی بیشتر از امکانات مادی معرفی می‌کنند. از این رو، به نظر آن‌ها برای نیل به سعادت جامعه نیازی به دین نیست. شاهد بر این مدعا این است که تمدن سکولار عصر حاضر در هر سرزمینی که راه یافته است موجب نیرومندی جامعه و سعادت آن شده است (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۴، ص ۹۸). نصر حامد ابوزید، از طرفداران سکولاریسم، بر آن است که جهان غرب با جدا کردن دولت از کلیسا از تاریکی‌های قرون وسطی رهایی یافت و به علم و پیشرفت رسید. او اجرای این شیوه را در مورد جوامع اسلامی نیز ممکن و لازم می‌داند (ابوزید، ۱۳۸۳، ص ۵۶).

۱۰۰



نقد
سکولاریسم
شماره ششم
نقد و نظر
تابستان ۱۴۰۴

نقد

به نظر علامه طباطبایی، نگرش مزبور نادرست است؛ زیرا اولاً سعادت اخروی منفک از سعادت دنیوی نیست، بلکه تابع آن می‌باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۴، ص ۴۰۶)؛ زیرا آخرت انسان عاقبت زندگی دنیوی وی است و در صورتی که آغاز حیات سعادت‌مندانانه باشد خاتمه آن نیز سعادت‌مندانانه خواهد بود. آیه «وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى» (طه، ۱۳۲) بر این مطلب دلالت دارد. ثانیاً دین حق هم در دنیا و هم در آخرت وضع بشر را اصلاح می‌کند؛ چون دین حق با مقتضیات فطرت

انسانی که خدا بشر را بر آن سرشته است، تناسب دارد و فطرت چیزی را که کمال و سعادت انسان در آن است، می‌طلبد؛ بنابراین ایمان و عمل به آنچه خدا نازل کرده وضع انسان را در اجتماع دنیوی اصلاح می‌کند و بدین‌گونه وضع آخرت انسان نیز که تابع وضع دنیوی وی است، اصلاح می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۸، ص ۲۲۴).

۱. کسانی که مدعی هستند تمدن جدید موجب سعادت جامعه شده است، دچار خلط و اشتباه شده‌اند؛ زیرا اگر مراد آن‌ها از سعادت اجتماعی صرفاً برتری یک جامعه در نیرو و امکانات مادی یا ترقی‌اش در استفاده از منابع مادی باشد، اسلام آن را سعادت نمی‌شمارد و بحث عقلی و برهانی نیز نظریه اسلام را در این زمینه تأیید می‌کند. توضیح این‌که سعادت انسانی دارای دو مؤلفه سعادت روحانی و سعادت جسمانی است؛ از این‌رو، سعادت انسان در آن است که از یک‌سو از نعمت‌های مادی برخوردار شود و از سوی دیگر، روح وی به فضایل اخلاقی و معارف الهی آراسته شود. در این صورت سعادت دنیا و آخرتش ضمانت می‌شود و اما غوطه‌ور شدن در لذت‌های مادی و بی‌اعتنایی به سعادت روح، پیامدی جز بدبختی ندارد (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۴، ص ۱۰۴).

به بیانی دیگر، آن کمال و سعادت که در جوامع غربی می‌بینیم کمال و سعادت جسمی است، ولی کمال جسمی کمال انسان نیست؛ چون انسان در جسمانیت خلاصه نمی‌شود، بلکه وی مشتمل بر جسم و روح و برخوردار از دو جهت مادی و معنوی است. انسان حیاتی در بدن دارد و حیاتی بعد از جدایی از بدن، که فنا و زوال است ندارد. از این‌رو، انسان نیازمند کمال و سعادت است که در زندگی آخرت به آن اتکا کند. تجربه نشان می‌دهد که اجتماع به‌سوی فعلیت کمال جسمانیش متوجه است، نه کمال انسانی، اما باید دقت داشت که اگر کمال جسمانی تقویت شود، انسانیت بشر نابود می‌شود و ترکیب بشر از روح و جسم مورد توجه قرار نمی‌گیرد و در نتیجه انسان از صراط مستقیم گمراه می‌گردد؛ نتیجه این‌که کمال جسمانی کمال حقیقی و سعادت واقعیش انسان نیست و کمال حقیقی جز با کمک از ناحیه نبوت و از راه هدایت الهی حاصل نمی‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، صص ۱۴۹-۱۵۰).

۲. اشاره به مزایای نظام اجتماعی اسلامی در مقایسه با معایب نظام‌های اجتماعی سکولار شیوه دیگر علامه طباطبایی در مقابله با شبهات سکولاریسم، اشاره به نقش مثبت دین اسلام در عرصه اجتماع و حکومت است که در این مجال به چند نمونه اشاره می‌کنیم.

نمونه اول: به نظر علامه طباطبایی، برخلاف جوامعی که با تدبیر دینی اداره شدند، جوامعی دیگر چون کمالات مادی و طبیعی را مبنای اجتماع قرار دادند و دین و اخلاق را نادیده گرفتند رحمت، محبت، صفای قلب و سایر فضایل اخلاقی و فطری را از دست دادند و مقدار اندکی از

فضایل مشهود در آنها نیز به دلیل نفوذ روح دینی در اثر سرایت یا تقلید در جوامع است (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، صص ۱۵۰-۱۵۱)؛ در مقابل، اسلام صلاحیت خود را برای هدایت مردم به سوی حیات سعادت‌مندانه ثابت کرده است. پژوهش‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی در تاریخ نظری نیز نشان داده که ظهور دین اسلام منشأ قریب و عامل تام برای تحولات معاصر و مشهود در دنیا بوده است. نمی‌توان تمدن عصر جدید را ناشی از مسیحیت دانست؛ زیرا طبق منابع موجود دین مسیحیت، حضرت عیسی به امور روحی اهتمام داشته و به جنبه جسمی انسان و حکومت و سیاست نپرداخته است؛ برخلاف اسلام که بشر را به اجتماع و الفت می‌خواند و در تمام شئون فردی و اجتماعی بشر مداخله می‌کند، بدون این‌که شأنی از آن شئون را استثنا کرده باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۴، ص ۱۰۰). شاهد بر این مدعا این است کشورهای غربی پس از جنگ‌های صلیبی با مسلمانان بیشتر آشنا شدند و از قوانین عمومی اسلامی اقتباس کرده و پیشرفت کردند، اما مسلمانان با بی‌توجهی به این قوانین دچار عقب‌ماندگی شدند؛ بنابراین اگر در دنیا امید خیر یا سعادت باشد، باید از دین و تربیت دینی آن را انتظار داشت (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، ص ۱۵۱).

نمونه دوم: به باور علامه طباطبایی، اسلام در زمینه شیوه حکمرانی تعالیمی دارد که موجب تمایز شیوه حکومت اسلامی از شیوه حکومت‌های سکولار مانند حکومت‌های پادشاهی و حکومت دموکراسی می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۴، ص ۱۲۳). توضیح این‌که:

الف) حکومت پادشاهی و حکومت دموکراسی بر مبنای بهره‌مندی از امور مادی تشکیل می‌شوند؛ از این‌رو، به دنبال بهره‌کشی و استثمار از هر چیز از جمله انسان‌ها هستند و هر راهی که آن‌ها را به خواسته‌های مادی می‌رساند روا می‌دانند. گواهی تاریخ بر ظلم‌هایی که ملت‌های قوی بر ملت‌های ضعیف کرده‌اند، شاهدهی بر این مدعا است، اما شیوه اسلام برخلاف این‌گونه هواهای نفسانی است؛ شاهد بر این مدعا شیوه پیامبر اکرم در فتوحات و پیمان‌هایی است که با ملت‌های دیگر است.

ب) در جوامعی که حکومت‌های پادشاهی یا حکومت دموکراسی وجود دارد، اختلافات زیاد طبقاتی به علت بهره‌مندی برخی از ثروت و جاه و مقام و محرومیت دیگران از آن مشهود است. چنین شکاف‌های طبقاتی منجر به فساد می‌شود، اما در جامعه اسلامی که حکومت اسلامی آن را اداره می‌کند افراد جامعه شبیه یکدیگر هستند و تفاضل و برتری بر یکدیگر ندارند، بلکه ملاک برتری صرفاً تقوی است که زمام آن به‌دست خدا است نه مردم. بر این اساس در اسلام میان حاکم و محکوم، امیر و مأمور، رئیس و مرئوس، انسان آزاد و برده، مرد و زن، ثروتمند و فقیر، کوچک و

بزرگ هیچ فرقی نیست و همگان در زمینه اجرای قوانین دینی برابر هستند و در شئون اجتماعی در یک سطح هستند و تفاضل و فاصله طبقاتی میان آنها نیست. سیره پیامبر اکرم نیز در جامعه چنین بود.

ج) یکی دیگر از تفاوت‌های حکومت اسلامی با حکومت‌های پادشاهی و دموکراسی این است که در حکومت اسلامی قوه مجریه، منحصر در گروه ویژه‌ای از افراد اجتماع نیست، بلکه همه افراد جامعه را فرامی‌گیرد. از این رو، هر فردی حق دارد امر به معروف و نهی از منکر کند و دیگران را دعوت به خیر کند (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۴، صص ۱۲۳-۱۲۴).

۳. اشاره به پیامدهای اجتماعی نامطلوب سکولاریسم

یکی از شیوه‌های علامه طباطبایی در مقابله با شبهات مکتب سکولاریسم که با ورود قوانین و احکام دینی در قلمرو قوانین جامعه مخالفت می‌کند، نشان دادن پیامدهای نامطلوب سکولاریسم و ممانعت از اجرای قوانین دینی در عرصه اجتماع است. چند نمونه از کاربست این شیوه توسط علامه طباطبایی عبارت‌اند از:

نمونه اول: جوامع معاصر به اصطلاح متمدن، شعارشان پیروی از خواست و نظر اکثریت است. هدف چنین جوامعی کامجویی از مادیات است. پر واضح است که دنبال کردن این هدف مستلزم این است که زندگی بشر مادی و احساسی شود؛ یعنی وی تنها پیرو چیزی باشد که طبع او متمایل به آن باشد، چه این که عقل آن را موافق با حق بداند و چه نداند. در این صورت، انسان تنها در مواردی از عقل پیروی می‌کند که مخالف با غرض یاد شده نباشد و راه را برای کامروایی و لذت بردن هموار کند. بر این اساس، جوامع به اصطلاح متمدن قوانین خود را مطابق هوس‌ها و امیال طبیعت اکثریت افراد وضع و اجرا می‌کند و در این جوامع تنها قوانین مربوط به اعمال، ضمانت اجرا دارد و اما احکام مربوط به معارف اعتقادی و اخلاق هیچ ضمانت اجرایی ندارند و مردم در زمینه التزام و پیروی از این قوانین آزاد هستند، مگر آن که آزادی در یکی از احکام اخلاق و اعتقادی، مزاحم قانون باشد که در این صورت فقط از آن آزادی جلوگیری می‌شود؛ چون با خواست اکثریت جامعه تراحم دارد. آزادی قانونی در امور مزبور مستلزم این است که افراد جامعه به رذایل شهوت و غضب که موافق طبعشان است عادت کنند و در نتیجه بسیاری از امور قبیح در دین را نیکو بیندارند و فضایل اخلاقی و معارف عالی عقیدتی را به بازی بگیرند. همچنین در این جامعه مادی‌گرا، فکر انسان‌ها از مجرای عقلی خارج شده و صرفاً در مجرای احساسی و عاطفی قرار می‌گیرد. در نتیجه بسیاری از کارهایی که از نظر عقل، فسق و فجور است نظیر بسیاری از روابطی که بین جوانان اروپا

و بین مردان و زنان متأهل یا مجرد آنجا برقرار است، از نظر میل‌ها و احساسات، جوانمردی و خوش اخلاقی و خوشرویی شمرده شود و چه بسا که خلق و خو و عادات دینی در نظر آنان عجیب و غریب و مضحک باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۴، صص ۱۰۱-۱۰۲).

نمونه دوم: مخالفت با قانون اسلامی تعدد زوجات در جهان غرب یکی از عوامل شیوع فساد در جامعه می‌شود. توضیح این‌که حوادثی که نابودگر افراد جامعه است، در مردها نسبت به زن‌ها بیشتر رخ می‌دهد. در این صورت، به علت فقدان شوهر، زنان بیوه و زنان ازدواج نکرده یا باید تن به زنا می‌دادند، یا این‌که نیرویی که در طبیعت آن‌ها به ودیعه نهاده شده باطل می‌شد و یا این‌که تعدد همسران را می‌پذیرفتند. شاهد بر این مدعا این است که پس از جنگ جهانی دوم، جمعیت زنان بی‌شوهر اعلام کردند که به سختی و حرج افتاده‌اند و از حکومت خواستند که به آن‌ها اجازه دهد طبق قانون اسلامی تعدد همسران عمل کنند و هر یک از مردان که می‌خواهد با بیش از یک زن ازدواج کند و بدین‌گونه مشکل محروم شدن آن‌ها از همسر رفع شود، اما حکومت مطالبه آن‌ها را نپذیرفت و کلیسا نیز از قبول آن امتناع کرد و بدین‌گونه به رواج زنا و فساد نسل به سبب آن راضی شدند (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۴، ص ۱۸۷).

۴. بررسی مقایسه‌ای برای نشان دادن ناسازگاری دیدگاه اسلام با سکولاریسم در باب قلمرو دین

نومعتزلیان سکولار مانند نصر حامد ابوزید اسلام را دینی ذاتاً سکولار می‌دانند (ابوزید، ۱۹۹۴ م، ص ۳۷). وی بر آن است که جهان غرب از طریق سکولاریسم و با جدا کردن دولت از کلیسا از تاریکی‌های قرون وسطی رهایی یافت و به علم، پیشرفت و آزادی رسید. او اجرای این شیوه را در مورد جوامع اسلامی نیز ممکن و لازم می‌داند (ابوزید، ۱۳۸۳، ص ۵۶). طبق دیدگاه مزبور، یکی از پیامدهای سکولاریسم را می‌توان لیبرالیسم دانست. لیبرالیسم مکتبی فلسفی-سیاسی است که بر اصالت فرد در برابر اصالت جامعه تأکید دارد و از آزادی انسان دفاع می‌کند و وظیفه اصلی حکومت را تأمین آزادی و رفاه دنیوی معرفی می‌کند نه تأمین سعادت اخروی (یوسفیان، ۱۳۹۱، ص ۳۲۶).

نقد علامه طباطبایی: در تمدن عصر حاضر با تکیه بر لیبرالیسم، پایه و اساس قوانین، بهره‌مندی از مادیات است و در نتیجه مردم در باب معارف اصلی دین، اخلاق و هر چیزی که فراتر از قوانین مزبور باشد ناگزیر به التزام به آن‌ها و لوازمشان نیستند، بلکه آزادی دارند هر چیزی را اراده کنند و انجام دهند. مکتب لیبرالیسم برخلاف اسلام است؛ چون در اسلام، قوانین براساس توحید

وضع می‌شوند و در مرحله بعد، اخلاق فاضله مبنای قوانین قرار می‌گیرد. قوانین اسلامی نیز ناظر به تمام اعمال فردی و اجتماعی بشر می‌باشد؛ در نتیجه هیچ چیزی نیست که با سعادت اخروی انسان ارتباط پیدا کند و یا انسان با آن ارتباط داشته باشد، مگر آن‌که شریعت اسلامی به آن پرداخته است؛ بنابراین در اسلام جایی و مجالی برای آزادی به معنای یاد شده نیست، اما اسلام آزادی حقیقی را برای بشر به ارمغان آورده است و انسان را از بند عبودیت غیرخداوند آزاد کرده است. اگر کسی در سنت اسلامی و سیره عملی که به آن دعوت می‌کند و بین افراد و طبقات جامعه مستقر کرده است، تأمل کند سپس آن را با سنت‌های حکمرانی و سیادت که در جوامع به اصطلاح متمدن بین طبقات مختلف و افراد مختلف و بین ملت‌های قوی و ملت‌های ضعیف است، مقایسه کند، به وسعت آزادی حقیقی که اسلام برای بشریت به ارمغان آورده است، پی می‌برد (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۴، صص ۱۱۶-۱۱۷).

نتیجه مطالب مزبور این است که دین اسلام برخلاف مدعای برخی سکولارها نه تنها با سکولاریسم و پیامد آن یعنی لیبرالیسم سازگار نیست، بلکه در قطب مخالف آن قرار دارد.

۱۰۵



۵. اثبات ابعاد اجتماعی اسلام

در نگرش سکولاریسم، صرفاً عبادت در قلمرو دین باقی می‌ماند (سروش، ۱۳۸۱، ص ۹۲) و قلمرو دین، عبادات شخصی است (العظمة، ۱۹۹۲ م، ص ۱۸). نگرش یاد شده مبتنی بر نگاه غلط به ابعاد دین است. توضیح این‌که، صاحبان این نگرش، دین را مجموعه‌ای از اعمال تشریفاتی می‌دانند که مبتنی بر خدانشناسی است و پس از مرگ، انسان را به سعادت می‌رساند. آن‌ها احکام دین را صرفاً ناظر به جهان آخرت و بی‌ارتباط با زندگی دنیوی می‌دانند و معتقدند مشکلات زندگی را باید با مراجعه به علم و با توجه به مصالح زمانه حل کرد نه از راه دین (طباطبایی، ۱۳۸۸ ج، صص ۱۲۲-۱۲۳).

نقد

علامه طباطبایی برای اثبات ابعاد اجتماعی اسلام و نفی انحصار آن به عبادات شخصی، شواهدی را ارائه کرده است که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. اسلام علاوه بر قوانین عبادی، مشتمل بر احکام معاملات، امور سیاسی و سایر روابط و معاشرت‌های اجتماعی است (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۴، ص ۱۲۲). به عبارت دیگر، در اسلام، قوانین اجتماعی در زمینه امور مادی و امور معنوی وضع شده است که جمیع حرکات و سکنات فردی و اجتماعی را شامل می‌شود و برای نقض هر یک از مواد قوانین اجتماعی، تبعات و مجازاتی

از قبیل دیه، حد، تعزیر، محرومیت از امتیازات اجتماع، ملامت، سرزنش و تقیح لحاظ شده است و برای حفظ آن قوانین، حکومت اولیای امور و تسلط افراد جامعه بر یکدیگر برای امر به معروف و نهی از منکر تشریح شده است (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۱۸۶)؛ نتیجه این که نمی‌توان قلمرو دین را صرفاً در عبادات شخصی منحصر دانست.

۲. برنامه اسلام برای تعیین حاکم جامعه، شاهی دیگر بر بطلان سکولاریسم است. توضیح این که سکولارهایی مانند ابوزید معتقد هستند که تعالیم دین اسلام با ابعاد سیاسی حیات بشر مرتبط نیست (ابوزید، ۱۹۹۵ م، ص ۲۱۲)، در حالی که برخی از آیات قرآن بر ولایت و حکومت خداوند، پیامبر اکرم و خلفای وی تصریح کرده‌اند. در این مجال به برخی از این آیات اشاره می‌کنیم:

الف) آیه «وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي» (شوری، ۱۰) فقط خدا را حاکم و مرجع داوری در اختلافات اجتماعی معرفی کرده است (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۸، صص ۲۳-۲۴)؛ چون وضع حکم تشریحی و حق قانون‌گذاری تنها از آن خداوند است؛ از این رو، انسان‌ها باید فقط او را ولی خود بدانند و برای رفع اختلاف در عقاید و اعمالشان که از سنخ اختلاف تشریحی است باید به احکام تشریحی او گردن نهند (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۸، ص ۲۳-۲۴)

ب) آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» (نساء، ۵۹) نیز دلالت دارد که مواد دینی متکفل رفع هر اختلاف مفروض و هر نیاز ممکن هستند و باید در این زمینه صرفاً به خدا و رسولش مراجعه کرد؛ بنابراین موردی باقی نمی‌ماند که نیاز مراجعه به غیر خدا و رسول او باشد؛ پس باید فقط از خدا اطاعت کرد و از طاغوت پیروی نکرد (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۴، ص ۴۰۱).

ج. طبق آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء، ۵۹) آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (نساء، ۱۰۵) پیامبر اکرم از سوی خدا متولی حکومت و قضاوت بود. بر این اساس وی با مصلحت‌اندیشی احکامی صادر می‌کرد و در میان مردم بر مبنای قوانین قضایی داوری می‌کرد. همچنین وی در امور مهم اجتماعی احکامی را صادر می‌کرد و از جانب خدا مأمور بود که در زمینه این امور با مردم مشورت کند، سپس حکمی را که به مصلحت می‌داند، صادر کند: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (آل عمران، ۱۵۹) (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۴، ص ۳۸۸).

پس از حیات پیامبر اکرم، شیعیان معتقد هستند دوازده امام که خداوند و پیامبر اکرم آن‌ها را

به‌عنوان خلیفه معرفی کرده‌اند حاکم هستند. بعد از غیبت امام معصوم مانند زمان حاضر، حکومت اسلامی به مسلمانان واگذار شده است، اما براساس آیه «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب، ۲۱) مسلمانان باید طبق شیوه پیامبر اکرم یعنی براساس سنت امامت، حاکم را در جامعه انتخاب کنند، نه این‌که حکومت به صورت پادشاهی باشد. همچنین حاکم باید احکام الهی را بدون تغییر حفظ نماید و در مواردی که مربوط به احکام نیست از قبیل حوادثی که در زمان‌های مختلف یا مکان‌های مختلف اتفاق می‌افتد باید با مشورت حکم صادر کند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، صص ۱۲۴-۱۲۵).

۳. نفی ابعاد اجتماعی دین اسلام که سکولارها بر آن تأکید دارند، با هدف تعالیم اسلام در زمینه سعادت انسان ناسازگار است. توضیح این‌که، سعادت فردی در گرو صالح بودن شرایط جامعه‌ای است که انسان در آن زندگی می‌کند. در اجتماع فاسد که از هر سو فساد آن را فراگرفته است، رستگاری فرد و صالح شدن او بسیار دشوار است. از این‌رو، در دین اسلام اهتمام زیادی برای اصلاح اجتماع وجود دارد که در هیچ نظام غیراسلامی دیده نمی‌شود و در وضع دستورات و تعالیم دینی حتی در عبادات از قبیل نماز، حج و روزه اهتمام فراوانی شده تا انسان‌ها هم در ذات خود و هم در ظرف اجتماع صالح شوند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۲، ص ۳۳۰).

۶. رد نقش اسلام در پدید آمدن مفاسد اجتماعی و استناد آن به عملکرد نادرست مسلمانان یکی از دلایل سکولارها برای به حاشیه راندن دین در اجتماع این است که امروزه در نظر دانشمندان، معیار داوری درباره‌ی درستی یا نادرستی قوانین وضع شده و سنت‌های رایج در جامعه، رضایت‌بخش یا رضایت‌بخش نبودن آثار و نتایج آن قانون و مقبولیت اجتماعی قانون است. به عبارت دیگر، معیار خوبی و بدی قانون را پسند و عدم‌پسند مردم می‌دانند. بر این اساس، چون زندگی مادی و معنوی مسلمانان دچار فساد شده است و دروغ، خیانت، بددینی، پایمال کردن حقوق یکدیگر، گسترش ظلم، فساد خانواده‌ها و اختلال و هرج و مرج در جامعه مسلمانان وجود دارد، باید نتیجه گرفت که اسلام باعث به وجود آمدن مفاسد اجتماعی است و تمامی این ظلم‌ها و فسادها از اسلام سرچشمه می‌گیرد و اگر احکام و قوانین اسلام خوب و متضمن صلاح و سعادت مردم بود، در خود مردم اثری سعادت‌بخش و زیبا می‌گذاشت، نه اینکه وبال مردم شود.

نقد

انتساب مفاسد یاد شده در میان مسلمانان به قوانین اسلامی نادرست است؛ زیرا اشکال مزبور

ناشی از خلط کردن بین طبیعت حکم صالح و مصلح و طبیعت فاسد و مفسد انسان‌ها است. توضیح این‌که اسلام مجموع معارف اعتقادی، معارف اخلاقی و قوانینی عملی است و اجزای آن با یکدیگر متناسب و مرتبط است و اگر بعضی از اجزای آن فاسد شود منجر به فساد مجموع آن شده و موجب انحراف در تأثیرگذاری آن می‌گردد؛ مانند داروها و معجون‌های مرکب که تأثیرگذاری‌شان در سلامتی مشروط به این است که اجزای آن‌ها سالم باشد و در محلی استعمال شود که برای ورود و عمل آنها فراهم شده است، اما اگر برخی از اجزای این داروها فاسد شود یا اگر شرایط استعمال در انسانی که آن را استعمال می‌کند، مراعات نشود، چنین دارویی تأثیرگذار نخواهد بود و چه بسا اثری برعکس اثر مطلوب داشته باشد.

به عبارت دیگر، مفاسد در عرصه اجتماع، ناشی از عملکرد برخی مسلمانان است و ارتباطی به اسلام و تعالیم اسلامی ندارد. اگر مسلمانان به تعالیم اسلامی عمل می‌کردند و عملکرد آن‌ها مفاسدی را در اجتماع ایجاد می‌کرد، در این صورت ممکن بود که اسلام را مقصر معرفی کرد، اما مسلمانان به تعالیم اسلامی عمل نمی‌کنند و قرن‌ها است که نه تنها بی‌بهره از حکومت صالحی هستند که مردم را براساس تعالیم شریف دینی تربیت کند، بلکه طبقه حاکمان بر مسلمانان در نقض قوانین دینی و باطل کردن حدود دین از دیگران سبقت گرفته‌اند و مردم نیز از آن‌ها پیروی می‌کنند. تاریخ گویای این حقیقت است که از زمانی که حکومت دینی به پادشاهی استبدادی تبدیل شد چه افتضاح‌هایی در خانواده‌های فرمانروایان مسلمان رخ داده است. مسلمانان دیگر نیز به گونه‌ای به زندگی خویش انتظام دادند که ضامن سعادت حیات آن‌ها نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۴، صص ۱۹۱-۱۹۲).

۷. استدلال برای نفی تاریخ‌مند تلقی کردن احکام دین اسلام

برخی جامعه‌شناسان و قانون‌دانان معاصر معتقد هستند که قوانین اجتماعی باید به دنبال تحولات اجتماع و تکامل آن متحول شود و تکامل یابد و با تغییر زمان و پیشرفت تمدن و فرهنگ تغییر کند (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۶۲)؛ زیرا قوانین مدنی تابع وضعیت اجتماع است و چون اجتماع در یک حال ثابت نمی‌ماند و متحول می‌شود، قوانین نیز باید متحول شوند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۴۳۵).

بر این اساس، اگرچه اسلام به همه امور انسان موجود در عصر نزول قرآن پرداخت و توانست اجتماع بشری آن زمان را به سعادت حقیقی و به تمام آرزوهایی که در زندگیش داشت، برساند، اما مرور زمان به کلی راه‌های زندگی بشر را عوض کرده است. حیات فرهنگی بشر معاصر و زندگی

صنعتی وی در تمدن جدید هیچ شباهتی به زندگی ساده بشر در چهارده قرن قبل ندارد؛ زیرا آن روز، وسایل زندگی منحصر به وسایل طبیعی و ابتدایی بود، ولی امروز بشر در اثر تلاش‌های طولانی و جانکاهش به میزانی از پیشرفت و تکامل مدنی رسیده که اگر مثلاً کسی بخواهد وضع امروز او را با وضع قدیمش مقایسه کند، مثل این است که دو نوع جاندار متباین و غیرمربوط به هم را با یکدیگر مقایسه کند. با این حال چگونه ممکن است قوانین و مقرراتی که چهارده قرن قبل برای تنظیم امور زندگی ساده بشر وضع شده است، بتواند امور زندگی حیرت‌انگیز بشر در دوره معاصر را تنظیم کند و چطور ممکن است آن قوانین، سنگینی وضع امروز را تحمل کند؟ (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۴، ص ۱۲۰)؛ بنابراین نمی‌توان دین اسلام را روش زندگی ابدی و همیشگی تلقی کرد، بلکه تکامل انسان در طی زمان و تغییر شرایط وی، نیازها و احتیاجات بیشتر و جدیدتری را ایجاب می‌کند که مقتضی تکالیف و مقررات دینی جدید و متناسب با آن‌ها می‌باشد (طباطبایی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۲۹).

۱۰۹



نقد

دیدگاه مزبور درباره لزوم وضع دین جدید به دلیل تاریخمندی قوانین دین اسلام و عدم تناسب آن‌ها با مصالح و مقتضیات جوامع جدید نادرست است؛ زیرا:

۱. دانشمندان و قانون‌گذاران یاد شده که قوانین اجتماعی را صرفاً تابع وضعیت اجتماع می‌دانند در قانون‌گذاری به معنویات از قبیل معارف توحیدی و فضایل اخلاقی و روحی اعتنائی نمی‌کنند و فقط به سیر تکامل اجتماعی مادی توجه می‌کنند، اما قرآن، اساس قوانین را بر توحید فطری و اخلاق فاضله فطری بنا کرده و مدعی است که تشریح قوانین باید مبتنی بر تکوین و وجود باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۶۳). توضیح این‌که اسلام در تشریح تنها کمالات مادی و طبیعی انسان را در نظر نگرفته، بلکه حقیقت وجود بشر را نیز مورد توجه قرار داده است و اساس تشریحش به منظور کمال و رشد روحی و جسمی و سعادت مادی و معنوی انسان است. در قوانین دینی وضع انسان اجتماعی از جهت تکامل دینی معیار قرار گرفته است، نه انسان اجتماعی از جهت تکاملی که در صنعت و سیاست دارد، اما دانشمندان مزبور به جهت غور در مباحث اجتماعی مادی و توجه به ماده که همواره در حال تحول و تکامل است اجتماع مورد نظر دین را نیز همان اجتماع مادی جسمانی پنداشته‌اند. از این رو گفته‌اند باید دین با تحول اجتماع متحول و منسوخ شود، در حالی که دین، اساس شرایع خود را صرفاً جسم قرار نداده، بلکه هم جسم و هم روح را منظور داشته است.

بنابر این اگر کسی بخواهد ناتمامی قوانین اسلام را اثبات کند، باید یک فرد یا یک اجتماع دینی را بیابد که دارای تمامی تربیت‌های دینی و زندگی مادی باشد که دنیای امروز اجازه آن را می‌دهد، سپس ملاحظه کند که آیا آن فرد یا جامعه نقصی دارد که محتاج به تکمیل باشد؟ اگر چنین فرد و چنین اجتماعی را پیدا کردیم، آن وقت حق داریم مدعی شویم که دین اسلام برای بشر امروز کافی نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، ص ۱۳۳).

۲. اختلاف میان دو عصر از جهت صورت زندگی مربوط به کلیات شئون زندگی نیست، بلکه در مصادیق و موارد است. توضیح این‌که نیازهای انسان در زندگی اموری مانند خوراک، پوشاک، مسکن و وسیله نقلیه است. همچنین وی نیاز به جامعه‌ای دارد که بین افراد آن جامعه زندگی کند و نیازمند به روابط جنسی، تجاری، صنعتی و عملی است که نواقص زندگی وی را تکمیل کند. این نیازهای کلی بشر تا زمانی که وی انسان است و دارای فطرت، ساختار و حیات بشری است، هیچ‌وقت تغییر نمی‌کند و انسان امروز و انسان‌های اولیه نیز هیچ‌فرقی در این نیازمندی‌ها ندارند، بلکه اختلاف آن‌ها در مصادیق و وسایلی است که با آن نیازهای مادی خود را برطرف می‌سازند. همچنین تفاوت آن‌ها در مصادیق نیازهایی است که از آن‌ها و وسایل تأمین آن‌ها آگاه شده‌اند. مثلاً انسان اولیه برای تغذیه از میوه‌ها، گیاهان و گوشت شکار به‌گونه‌ای ساده و بسیط بهره می‌برد، اما بشر معاصر به‌دلیل مهارت و ابداعاتش، هزاران نوع غذا و نوشیدنی تهیه می‌کند. این اختلاف فاحش در مصادیق غذا در زمان گذشته و در زمان معاصر باعث نمی‌شود که انسان امروز با انسان دیروز دو نوع انسان شوند؛ چون غذاهای آن‌ها از جهت این‌که غذا هستند و موجب رفع گرسنگی می‌شوند، مشترک می‌باشند. اعتقادات کلی بشر اولیه در مورد نیازهای دیگرش نیز با مرور زمان تغییر نکرده است، بلکه در بشر معاصر نیز اعتقادات مزبور وجود دارد.

با توجه به نکات مزبور مشخص می‌شود که چون قوانین کلی که در اسلام وضع شده مطابق فطرت بشر و مقتضای سعادت او است، این قوانین با جایگزینی وسیله‌ای به‌جای وسیله دیگر برای رفع نیازهای مزبور باطل نمی‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۴، صص ۱۲۰-۱۲۱)؛ زیرا چنین قوانینی ناظر به خصوص ساختار انسانیت است و مربوط به اشتراکات میان انسان‌ها در همه زمان‌ها، مکان‌ها و شرایط است. موضوع این قوانین انسان فطری و طبیعی است نه گروهی خاص از انسان‌ها در زمان و مکانی معین (طباطبایی، ۱۳۸۸ ج، ۱، صص ۷۶-۷۷). این احکام برای تأمین نیازهای ثابت طبیعی و یکنواخت انسان‌ها می‌باشد (طباطبایی، ۱۳۸۸ ج، ۱، ص ۸۴). احکام عبادی که ناظر به عبودیت و خضوع انسان نسبت به خداوند می‌باشد و کلیات احکام مربوط به اصول زندگی انسان مانند غذا، مسکن، ازدواج، دفاع از اصل حیات و زندگی اجتماعی از جمله

این مقررات هستند که همه انسان‌ها به اجرای آن‌ها نیازمند هستند (طباطبایی، ۱۳۸۸ ج، ۱ ص ۷۹-۸۰). این‌گونه احکام تکلیفی و وضعی که از سوی خدا و رسول خدا تشریح می‌شوند تا روز قیامت اعتبار دارند و قابل نسخ نیستند؛ حتی اولیای امور جامعه نیز حق ندارند با تمسک به دلایلی مانند مصلحت جامعه آن‌ها را تغییر دهند (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، صص ۹۳-۹۴).

دسته دیگر قوانینی است که مربوط به اوضاع و احوال خاصی است و با پیشرفت تمدن تغییر می‌کند (طباطبایی، ۱۳۸۸ ج، ۱ ص ۷۶). این قوانین برای تأمین نیازهای قابل تغییر و تبدیل انسان‌ها می‌باشد که متناسب با مقتضیات زمان‌ها و مکان‌ها تغییر می‌کند (طباطبایی، ۱۳۸۸ ج، ۱ ص ۸۴). احکام جزئی از قبیل احکام مالی، انتظامی و نظامی مربوط به دفاع و نیز قوانین تسهیل ارتباطات و حمل و نقل و اداره شهر از جمله این قوانین متغیر می‌باشد. این قوانین مربوط به حوادث جاری است که روزبه‌روز رخ می‌دهد و سریع هم تغییر می‌یابد. زمام این‌گونه قوانین در دست والی و متصدی امر حکومت است. نسبت والی به قلمرو ولایتش نظیر نسبتی است که هر مردی به خانه خود دارد. همان‌گونه که سرپرست خانه در زمینه آن دسته از امور خانه که حق تصرف در آن‌ها دارد، می‌تواند تصمیماتی بگیرد و آن‌ها را اجرا کند، والی جامعه نیز حق دارد درباره امور داخلی و خارجی جامعه از قبیل جنگ، صلح، امور مالی و امور غیر مالی تصمیم بگیرد؛ البته این تصمیم‌گیری‌ها باید به مصلحت جامعه باشد و پس از مشورت با مسلمانان صورت گیرد همچنان که آیه شریفه «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (آل عمران، ۱۵۹). بر این نکته دلالت دارد. چنین قوانینی که والی جامعه صادر می‌کند در حوزه امور عمومی می‌باشد. این‌گونه احکام و تصمیمات جزئی با تغییر مصالح و اسبابی که پیوسته برخی از آن‌ها پدید می‌آید و برخی از آن‌ها از بین می‌رود، تغییر می‌کند؛ بنابراین این دسته قوانین با احکام الهی که قرآن و سنت مشتمل بر آن است و منسوخ نمی‌شود، متفاوت است (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۴، صص ۱۲۰-۱۲۱).

نتیجه‌گیری

علامه طباطبایی دین اسلام را طریقه‌ای الهی و جامع می‌داند که توسط حضرت محمد برای هدایت انسان‌ها به سعادت دنیوی، اخروی، فردی و اجتماعی ابلاغ شده است. در مقابل، سکولاریسم بر انحصار دین اسلام در عبادات فردی و شخصی تأکید دارد. علامه طباطبایی در مواجهه با سکولاریسم به نقد مبانی معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی آن پرداخته است و به مزایای نظام اسلامی در برابر معایب نظام‌های سکولار و به پیامدهای اجتماعی نامطلوب سکولاریسم

پرداخته است.

همچنین علامه طباطبایی به پاسخگویی به شبهاتی از این دست می‌پردازد که سکولارها آن‌ها را برای نفی ابعاد اجتماعی اسلام مطرح می‌کنند: دین اسلام با سکولاریسم سازگار است. قلمرو دین، منحصر به عبادات فردی می‌باشد؛ نابسامانی‌های جوامع اسلامی به سبب اسلام است و احکام اجتماعی اسلام تاریخمند می‌باشد.

منابع

۱. ابوزید، نصر حامد، نقد گفتمان دینی، ترجمه حسن یوسفی اشکوری و محمد جواهرکلام، تهران: نشر یادآوران، ۱۳۸۳.
۲. ابوزید، نصر حامد، نقد الخطاب الدینی، قاهره: سینا للنشر، ۱۹۹۴ م.
۳. ابوزید، نصر حامد، النص، السلطة، الحقيقة: الفكر الدینی بین ادارة المعرفة و اراد الهیمن، بیروت: المركز الثقافی العربی، ۱۹۹۵ م.
۴. سروش، عبدالکریم، «سکولاریسم سیاسی و سکولاریسم فلسفی»، بازتاب اندیشه، ۶۴، ۱۳۸۴.
۵. سروش، عبدالکریم، سنت و سکولاریسم، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۸۱.
۶. العظمة، عزیز، العلمانية من منظور مختلف، بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربية، ۱۹۹۲ م.
۷. علامه طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: مکتبه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۸. علامه طباطبائی، محمدحسین، قرآن در اسلام، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۸ الف.
۹. علامه طباطبائی، محمدحسین، شیعه در اسلام، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۸ ب.
۱۰. علامه طباطبائی، محمدحسین، بررسی های اسلامی، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۸ ج.
۱۱. واترهاوس، اریک اس، «سکولاریسم» در: سکولاریسم از ظهور تا سقوط، ترجمه رحمت الله رضایی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۳.
۱۲. یوسفیان، حسن، کلام جدید، تهران: سمت، ۱۳۹۱.